مقدمه

توضیحی در مورد اینکه اصلا ما میخواییم چی بگیم و موضوع از چه قراره

- مقدمه
- مقاومت سخت افزار ای نرم افزار
- مقاومت دقیقا کجا ایستاده؟
- مردم چجوری همراه میشن؟ دولت چجوری؟

مقدمه

این کتاب درواقع ایده اصلی اش همون کتاب مقاومت و پیشرفت دکترحمید ابدی هست. و ما در واقع میخواییم اون چیزایی که اونجا نوشته شده رو به نحوی جمع و جور و تا میتونیم مستند در بیاریم تا شما سریع بتونید جان کلام رو متوجه بشید و اگر هم خواستید درونش عمیق بشید

مقاومت سخت افزار ای نرم افزار

توضیح دادن شاید نیاز نباشه ولی خب باید بدونید که منظور ما از مقاومت مثال فقط در زمان جنگ نیست. یعنی فقط وقتی که جنگ باشد حرف از مقاومت بزنیم. اون هم هست، بله که موقع جنگ باید مقاومت کرد، ولی این گفتار باعث دلزدگی میشه و خستگی مردم رو در پی داره که هی بگی مقاومت مقاومت مقاومت. انگار که هی بگی جنگ جنگ جنگ.

اینجا از مقاومت منظور ما اون نرم افزار مقاومت هست. اون ایده مقاومت هست
رهبر شهید سید علی خامنه ای میفرماید: جبهه مقاومت یک سخت افزار نیست... مقاومت یک ایمان است، یک تفکر است، یک تصمیم قلبی و قطعی است؛ مقاومت یک مکتب است، یک مکتب اعتقادی است.

این دیدگاه در مورد مقاومت تا وقتی که نظام سلطه به هرشکلی وجود داشته باشد وجود دارد.

یعنی اینقدر هست که اون نرم افزار سلطه از اعتبار بیوفته

پس منظور ما از مقاومت یک ایده هست. یک طرز تفکر هست. فکری که زیر بار ظلم و ستم و استعمار نمیره.

مقاومت دقیقا کجا ایستاده؟

یکی از مهم ترین موضوعاتی که باید توضیح داده باشه رابطه مقاومت با پیشرفت هست چرا که خیلی سعی بر این هست که این روحیه انقلابی گری ور و در موازات اون ایده مقاومت ور ضد پیشرفت جلوه بدن. یعنی انگار که شما مقاومت کنی فقط قراره بد بختی و سختی بکشی. که تازه این وسط یکسری ادم میان میگن که اصلا اشکالی نداره که سختی بکشیم و رد یفه ولی بجاش مقاومت کردیم.

خب اره حله دم اون ادم گرم ولی موضوع اینه که حتی اونم نگرفت که موضوع چیه؟ در نظرش این هست که مقاومت یعنی بد بختی و گرسنگی و بیچارگی حالا ما چون ادم خوب و با ثباتی هستیم و دست از ارزش هامون بر نمیداریم این بدبختی رو به جان میخریم.

موضوع اینه که داداش اصل معنی مقاومت این نیست. بله شاید مقاومت در بره ای باعث بشه که سختی هایی هم بیاد ولی اصل مقاومت برای پیشرفت هست. مثل یک کنکوری میمونه. یارو در اتاق رو میبنده و درس میخونه و بازی نمیکنه ، چرا؟ چون مازوخیستیه؟ سختی کشیدن دوست داره؟ دوست داره به خودش الکی سختی بده؟ نه چون این سختی رو برای یک پیشرفتی داره میکشه. جنس مقاومت از این جنس هست. یعنی اصلا کل ایده بنا شده برای اینکه بگه: شما پیشرفت میخای؟؟؟ خب بیا اینم بهترین روش: مقاومت.

حالا در طول کتاب این موضوع رو بیشتر توضیح میدیم و استدلال میکنیم این موضوع رو. چون خب سوالاتی هم مطرح میشه دیگه. اینکه ایا واقعا در این سالها که اران به مقاومت پرداخت می ارزید؟ اینهمه هزینه دادیم کافی نبود؟ الان این مقاومت باعث پیشرفت ما شد ایکه چالش هامون رو فقط زیاد کرد؟ اینکه با همین نظام سلطه جهانی هماهنگ بشیم بهتر نیست؟ نتیجه بهتری نداشت؟

و بعد اینکه ما اصلا اومدیم و قبول کردیم که مقاومت. خب الان آیندمون پیش روی ما چجوری هست؟ الان این کار واقعا باعث گشایش میشه یا غوز بالا غوز میشه؟ حالا برای پیشرفت مسیر دومی نیست؟ تنها راه مقامت هست؟(اینجا کمی اسپویل شد چون میخوایم بهتون اثبات کنیم که داداش موضوع این نیست که مقاومت هم باعث پیشرفت میشود. موضوع اینه که فقط و تنها مقاومت باعث پیشرفت میشود)

در مقابل این داستان مقاومت همون دیدگاه توسعه طلبی و سازش هست(ما نوشتیم سازش شما بخون تسلیم) دیدگاهی که میگه: حالا مرگ بر این مرگ بر اون چه فایده؟ مردم باید نون بخورن. مرگ بر امریکا گفتن که نون و آب نمیشه! (و از این دسته جفنگیات (حالا میرسیم به اینکه چرا میگم جفنگیات))

این جریان توسعه طلب میگه که مذاکره کار معقولی هست. یعنی مذاکره رو در بستر اجتماعی اران به یک امر معقول تبدیل میکنن. که خب مذاکره نکنیم چه کنیم؟ و هنوز هم این موضوع درون افکار مردم اران هست دیگه! اما خب موضوع اینه که هنوز این مردم اونقدر تمیز قانع نشدن که راه دومی یعنی همون مقاومت راه حل اصلی هست و اصلا قبول کنن که جواب میده. ولی خب یک چیز مثبتی هست اونم اینکه مردم اران اصلا کلا طبعا و از نظر تاریخی هم زیر بار ظلم نمیره. یعنی کلا گردن کلفت تشریف داریم. یعنی لاغر چاغ و بلند و کوتاه نداره، دعوا بشه عقب نمیکشیم. همین روحیه خودش یک پارامتر مثبتی هست و یک پنجره ورود خوبی هست که

بخوایی بگیم که مقاومت جواب میده واقعا و توسعه طلبی همون تسلیم هست.یعنی از وقتی که بتونیم خوب توضیح بدیم که گفتمان مذاکره همون تسلیم هست ، دوهزاری ها بهتر میوفته.

حال شاید سوال بشه براتون که اصلا نیازه که ما مردم رو قانع کنیم؟ خب خودمون بریم کار خودمون رو بکنیم. ولی جواب اینه که خب مشخصه که نیازه! روی دوچرخه دو پدالی اگه نشستی باشین متوجه میشین که هرچقدر هم قوی باشی تا اون نفر دوم نخاد پدال بزنه این دوچرخه نمیره. ای در نظر بگیر 3 تا چرخ ماشین قفل کنه فقط یکی تا اخر گاز بده، خب ماشین فقط دور خودش میچرخه. اینجا هم ما داریم در مورد پیشرفت کشور صحبت میکنیم. مردم اگه باهات همراه نباشن که نمیشه کشور رو به یک سمت برد. برای همین هست که یاروی میره مذاکره و بد ترین مذاکره قرن رو رقم میزنه ولی بعدش دوباره دوستش که باهاش عکس گرفته رای میاره. خب چرا؟ مردم نمیدونن مذاکره بی فایده هست؟ به خدا میدونن. ولی با خودشون میگن: ((خب اینا اگر رای نیارن کیا رای میارن؟ همین مقاومتی ها؟ همین ها که میگن در وورد به دنیا رو ببندیم و گرسنگی بکشیم؟ ولش کن ، بین بد و بدتر، بد رو انتخاب میکنم.))

پس مهمه که مردم رو قانع کنیم. چون برای اینکه این ایده جواب بده همه باهم باید حرکت کنن. چون اونجوری راندمان کاری به شدت پایین میاد و اونوقته که دودش توی چشم همه میره.

حال یکسری سوال دیگه هست که میگه:((خب الان مردم قانع شدن، دولت عوض میشه؟ مردم خودشون رو پاره هم کنن دولت بهشون گوش نمیکنه.)) ای از این دست که ((الان من یک نفری چجوری کل مردم رو قانع کنم؟ یک خوانندهی یک چیزی میگه مردم عوض میشن، بعد من بخوام با حرف و توضیح اینو قانع کنم؟ این اصلا پای حرف من نمیشینه.))

جواب این سوالات رو در بخش بعدی بدیم بهتره.

مردم چجوری همراه میشن؟ دولت چجوری؟

خب تا اینجا رسیدیم که همه که مردم رو قانع کنیم و همراه کنیم. اما میدونیم بعد از اینکه مردم هم همراه شدن خب تصمیم های کلان کشور با دولت و حاکمیت هست، اونا رو چجوری مدیریت کنیم؟

ببینید میخام یک مثال برای شما بیارم. الان شما فکر کن یک راننده تاکسی که خب بسیار هم شیوا و با اعتماد به نفسسسس حرف میزنه یک طرف باشه و اون طرف یک ادم که دکتری داره و کت و شلوار شیک هم تنشه. این دو گانه رو تصور کن.

الان دکتره بیاد بگه این آبی که شما میخوری سمی هست، مریض میشی. و راننده تاکسی بیاد بگه: نه بابا سمی کجا بود اتفاقا خیلی هم خوبه.

خب مردم کدوم رو باور میکنن؟

حتی مثال رو سخت تر کنیم : دکتره بیاد بگه مثلا پرسپولیس و راننده بگه استقلال. یعنی همینقدر بی ربط.

احتمالا شنیدینی از اطرافیان خودتون که: ((بابا این ایرو درس خونده کتاب خونده یک چیزی حالیشه، بزار ببینیم چی میگه!))

یعنی مردم در مواجهه با یک ادم تحصیل کرده خب نسبتا گارد پایینی تری دارن. حرفش رو قبول میکنن. و اگه اون چیزی رو توضیح بده بهتر قبول میکنن. اگه در مورد حوزه تخصص خودش باشه که حتما قبول میکنن. میگن خب این ایرو یک چیزی حالیشه. بد هم نمیگن. خب واقعا درسش رو خونده و مطالعه کرده در اون زمینه.

خلاصه بگم پس شما برای اینکه مردم رو با خودت همراه کنی راهش اینه که نخبگان اون کشور رو همراه کنی. نخبگان که باهم یک چیزی بگن دیگه حرف مردم هم خواهد شد. این موضوعی هست که بارها اثبات شده و بررسی شده و کار میکنه.

حالا نخبگان رو چجوری میشه همراه کرد؟ خب اینجا با صحبت باهاشون، با ارائه پیششون، با گرفتن مزه دهنشون و استدلال کردن در همون راستا. اوصولا حرف زدن با یک ادم تحصیل کرده با درجات علمی خیلی ساده تره دیگه. چون به حرفات گوش میده، براش این حرف ها همه، نیاز نیست حرف رو خیلی پایین بیاری ای ساده کنی چون ایرو خودش دکتره خب. اینجوری میشه با نخبگان صحبت کرد و در مرحله اول اونا رو همراه کرد.

در پرانتز هم بگم که این مسیر از طریق دانشجویان خیلی بهتره و بیشتر جواب میده. یعنی اگه یک جمع تحصیل کرده بره پیش یک فرد تحصیل کرده قطعا امتیاز بیشتری براش داره. یعنی یک برگ برنده هست اگر که جمعی که میره برای صحبت و حرف با نخبگان کشور خودش

بخشی از جامعه نخبگانی کشور باشه.

پس فهمیدیم مردم رو چجوری همراه کنیم. اما دولت چی؟

خب اینجاش ساده‌س. در مرحله اول که اصلا مردم دولت رو انتخاب میکنن. یعنی اونی رو انتخاب میکنن که حرف مردم رو بزنه و مثل مردم فکر کنه. مردمی که مثل نخبگان کشور فکر میکنن. یعنی از این مسیر خیلی ساده میشه اثبات کرد که اگه مردم رو همراه کنی خب کسی رای میاره که همون فکر رو داره. حالا ای شاید از خود همون نخبگان هست که تو اول قانع شون کردی ای اینکه اونم تحت تاثیر حرف نخبگان قرار گرفته به عنوان عضوی از عامه مردم.

اما در شرایط سخت تر که مثلا دولت هم راستا با اون فکر نیست، خب اگه همه مردم همت کنن و یک حرف رو بزنن اصلا دولت جرعت میکنه حرف دیگه ای بزنه؟ نه جدی جرعت میکنه؟ نمیکنه دیگه. یعنی اصلا دولت مجبور به همراهی کردن با مردم است. شما فکر کن همه مردم از چراغ قرمز ها در بشن. خب پلیس میخاد چیکار کنه؟ یکی جریمه دوتا جریمه؟ چندتا جریمه؟ اصلا برای همینه که دولت هم در قبال مردم کاری رو میکنه به عنوان فرهنگ سازی: به این معنی که اگه یک چیزی رو میخام اجرایی کنم و مردم باهام همراه نیستن اول باید فرهنگش رو ایجاد کنم تا بعد بتونم قانون کنم.

یعنی از اون طرف هم این داستان هست. همینطور که از این طرف هست. یعنی مردم همه اگه اراده به کاری کنن ای تصمیمی بگیرن اونوقت دولت اجبارا به همان مسیر خواهد رفت.

خلاصه بخواییم بگیم: من و تو، نخبگان، مردم، دولت

شاید بگید که چرا لقمه رو میپیچونی و راه دیگه هم هست و فلان فلان که خب اگر راه دیگه ای شما در ذهنت هست بگو ما استقبال میکنیم...!!!!!